


بررسی و تحلیل دیدگاه امام خمینی علیه السلام درباره نقش سکولاریسم در انحطاط جامعه با تأکید بر چارچوب نظری توماس اسپریگنز

علی اکبر عالمیان / استادیار گروه تاریخ اسلام مجتمع تاریخ، سیره و تمدن اسلامی، جامعه المصطفی العالمیه

Aliakbar_Alamian@miu.ac.ir  orcid.org/0009-0007-4420-9999

دریافت: ۱۴۰۲/۰۳/۰۵ - پذیرش: ۱۴۰۲/۰۶/۱۱  <https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0>

چکیده

«سکولاریسم» را می‌توان یکی از مهم‌ترین عوامل انحطاط و عقب‌ماندگی مسلمانان به‌شمار آورد. هدف این تحقیق آن است که دیدگاه امام خمینی علیه السلام را در این زمینه براساس چارچوب نظری توماس اسپریگنز بررسی و تحلیل کند. روش پژوهش توصیفی - تحلیلی و نیز «تحلیل محتوا» است که براساس مطالعات کتابخانه‌ای و مراجعه به مکتوبات و بیانات معظم‌له تنظیم شده است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد دیدگاه امام خمینی علیه السلام براساس چارچوب نظری ذکرشده، اشاره‌های فراوانی به این بحث دارد. ایشان وجود انحطاط و عقب‌ماندگی را در بین مسلمانان مشاهده کرده بود و یکی از عوامل آن را «سکولاریسم» می‌دانست. راه درمان این معضل از دیدگاه ایشان رسیدن به دو مؤلفه است: تشکیل حکومت؛ ایجاد همبستگی بین دین و سیاست. ایشان همچنین مطلوب‌ترین جامعه را «جامعه توحیدی» می‌داند. از دیدگاه ایشان، جامعه توحیدی متعالی‌ترین جامعه بشری به‌شمار می‌رود که در این جامعه می‌توان به ترقی و پیشرفت و خروج از انحطاط دست یافت.

کلیدواژه‌ها: امام خمینی علیه السلام چارچوب نظری توماس اسپریگنز، سکولاریسم، انحطاط، جامعه.

جامعه اسلامی و مسلمانان جهان همواره با چالشی عظیم به نام «انحطاط» و «عقب‌ماندگی» مواجه بوده است. انحطاط و عقب‌ماندگی یک جامعه به معنای عدم تحول‌آفرینی و تحول‌پذیری و البته عدم پیشرفت در یک جامعه به‌شمار می‌آید که در ابعاد گوناگون سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، علمی و معرفتی خود را نشان می‌دهد. یکی از این عوامل پدیده‌ای است به نام «سکولاریسم» که معضلی برای جامعه اسلامی به‌شمار می‌آید.

این پژوهش کوشیده است تا دیدگاه امام خمینی ره را در این زمینه بررسی و تحلیل نماید. برای تبیین و فهم دقیق عقاید یک نظریه‌پرداز و تنظیم و تنسيق اندیشه‌های وی درباره یک پدیده یا موضوع، نیاز مبرم به یک چارچوب مشخص و راهبرد مدون احساس می‌شود. چارچوب نظری یک تحقیق الگویی - اعم از نظری و کاربردی - ارائه می‌دهد که از طریق آن می‌توان به منطقی درونی هر نوع نظریه‌پردازی در هر زمینه دسترسی پیدا کرد. از میان الگوهای گوناگون، الگوی «تحلیلی» که *توماس آرتور اسپریگنر*، استاد برجسته دانشگاه دوک امریکا در کتاب *فهم نظریه‌های سیاسی* ارائه داده، چارچوب نظری خوبی به منظور تبیین اندیشه‌های امام راحل در زمینه علل انحطاط مسلمانان است.

اسپریگنر در اندیشه تغییر جامعه، چهار مرحله را پیش‌بینی می‌نماید. این چهار مرحله عبارتند از: بحران و مشاهده بی‌نظمی؛ تشخیص درد؛ راه درمان؛ جامعه بازسازی شده.

این تحقیق نیز بر همین اساس کوشیده است تا به این پرسش پاسخ دهد که دیدگاه امام خمینی ره درباره نقش سکولاریسم در انحطاط جامعه براساس چارچوب نظری *توماس اسپریگنر* چیست و چگونه تحلیل می‌شود؟ در باب پیشینه پژوهش اشاره به یک نکته ضروری به نظر می‌رسد: با اینکه مقالاتی مشابه این پژوهش نگاشته شده، ولی تا آنجا که نگارنده جست‌وجو کرده، هیچ‌یک از آنها براساس چارچوب نظری فوق نگاشته نشده است. به برخی از این مقالات در ذیل اشاره می‌شود:

مقاله «دموکراسی، آزادی و سکولاریسم در اندیشه امام خمینی ره» (صداقتی‌نیا و همکاران، ۱۳۹۴)؛

مقاله «تحلیل مضمون موانع سکولار شدن نظام سیاسی در اسلام در افکار امام خمینی ره» (قربانی تازه‌کندی، ۱۴۰۰)؛

مقاله «دیدگاه حضرت امام خمینی ره درباره مبانی سکولاریسم» (عیوضی و احمدوند، ۱۳۸۸)؛

این سه مقاله شباهت‌هایی با مقاله حاضر دارند، اما فرق عمده آنها با پژوهش حاضر در این است که اولاً، معضل سکولاریسم را به‌مثابه عامل انحطاط از دیدگاه امام خمینی ره ندیده و ثانیاً، آن را براساس چارچوب نظری *توماس اسپریگنر* بررسی نکرده است.

۱. کلیات و مفاهیم

در بحث مفاهیم باید به‌طور عمده به سه مفهوم اشاره کرد. یکی از آنها تبیین چارچوب نظری *توماس اسپریگنر* است. مفهوم دیگر «سکولاریسم» است. مفهوم سوم نیز اصطلاح «انحطاط» است:

۱-۱. تبیین چارچوب نظری توماس اسپریگنز

اسپریگنز در اندیشه تغییر جامعه، چهار مرحله را پیش‌بینی می‌نماید: بحران و مشاهده بی‌نظمی؛ تشخیص درد؛ راه درمان؛ جامعه بازسازی‌شده.

۱-۱-۱. بحران و مشاهده بی‌نظمی

بحران‌هایی که موجب نظریه‌پردازی می‌شوند به شکل‌های گوناگونی ظاهر می‌شوند. بحران ممکن است برای همه روشن باشد و تمام افراد جامعه را دربر بگیرد و بر زندگی همه اثر بگذارد. ازهم‌گسیختگی‌ها و مصیبت‌های گسترده‌ای که به صورت جنگ‌های داخلی و بحران‌های اقتصادی، جوامع انسانی را آلوده می‌کند، مثال‌های بسیار واضحی است. گاهی در چنین اوضاع بحرانی تشخیص و درک طبیعت مشکل، آسان نیست و گاهی همه قبول دارند که جامعه با مشکلاتی دست به‌گریبان است، ولی در شناسایی مشکل اصلی اتفاق نظر وجود ندارد (اسپریگنز، ۱۳۶۵، ص ۵۹-۶۰). در گام اول، هدف اصلی نظریه‌پرداز تشخیص بحران و مشاهده بی‌نظمی و به‌عبارت دیگر، شناسایی مشکل جامعه است.

۱-۱-۲. تشخیص درد

هیجاناتی که نظریه‌پرداز را در آغاز به تحقیق واداشته بودند، فعال هستند؛ زیرا در این مرحله، هنوز راه‌حلی برای رفع معضل بی‌نظمی به‌دست نیامده است. تنها مسئله اساسی شناسایی گردیده، ولی راه‌حل آن پیدا نشده است. مشاهده بی‌نظمی به‌تنهایی راهکار عملی به‌شمار نمی‌آید. اضطراب واقعی که نظریه‌پرداز را به تفکر واداشته بود، برطرف نشده است. او باید تا پیدا شدن راه‌حل، به پژوهش خود ادامه دهد. مشکلات فکری این مرحله اساساً همان مشکلاتی است که در آسیب‌شناسی، از هر نوع آن، مطرح می‌شود.

نظریه‌پردازی که کژ می‌شود مشاهده کرده، بیشتر شبیه پزشکی است که علائم مرضی را کشف کرده است. هیچ‌یک از این دو نمی‌توانند در این مرحله کار را متوقف کنند. صرف تشخیص علل کافی نیست، بلکه ریشه‌های بنیادی مرض را باید کشف کرد. اگر قرار است مشکل به صورت نظری کاملاً فهمیده شود و از نظر عملی نیز مداوا گردد، علل مسئله باید روشن شود. به‌طور خلاصه، نظریه‌پرداز مانند یک پزشک، با وظیفه «تشخیص درد» روبه‌روست. نظریه‌پرداز در این مرحله از پژوهش باید نقش تحلیل‌گرا را ایفا کند. او به ناچار باید مرحله کاملاً دقیق و منحرف‌کننده دسته‌بندی روابط علت و معلولی را در این دنیای پیچیده پشت سر بگذارد؛ زیرا تا وقتی علل مشکل مورد سؤال روشن نشود درک واقعی آن میسر نیست. از سوی دیگر، نظریه‌پرداز بدون روشن شدن علل واقعی، نمی‌تواند پیشنهادات مناسبی برای درمان و یا تسکین مشکل ارائه کند (همان، ص ۹۱-۹۳). پس در گام دوم، نظریه‌پرداز به تشخیص درد و یافتن علل بحران و بی‌نظمی همت می‌گمارد.

۳-۱-۱. بازسازی جامعه

سومین جزء نظریه‌پردازی، بازسازی جامعه و یا به عبارت دیگر، تصویر جامعه‌ی احیاشده است. کوشش نظریه‌پرداز برای نشان دادن تصویر جامعه‌ی نظم‌یافته و احیاشده، در نقطه مقابل مشاهده او از بی‌نظمی ادامه پیدا می‌کند. برای مثال اگر او مشکل جامعه‌اش را از خودبیگانگی می‌داند، باید تصویری از یک جامعه از خود بیگانه نشده ارائه دهد. اگر او جامعه خود را دچار بی‌سامانی می‌بیند، او باید نشان دهد که جامعه سازمان‌یافته چه نوع جامعه‌ای است (همان، ص ۱۳۹-۱۴۰).

نظریه‌پردازان بزرگ به این علت همیشه مهم هستند که مسائل را خوب بررسی می‌کنند. جنگ‌های داخلی، استبداد، استثمار، سرکوبی، هرج و مرج سیاسی، بیگانگی، و سوءاستفاده از قدرت متأسفانه به یک دوره ویژه تاریخی تعلق ندارند. این خطرات همیشه برای یک جامعه استوار، آزاد و مولد بوده‌اند. البته گاهی به صورت خطرات آنی بروز می‌کنند و گاهی به صورت احتمالات ضعیف. بنابراین عقاید نظریه‌پردازی که قبلاً این خطرات را تجربه کرده‌اند، برای ما کاملاً باارزش‌اند. همچنین تصویر بازسازی‌شده زندگی سیاسی که از این مسائل فراتر می‌رود همان قدر برانگیزاننده و تازه است که در زمان تألیفشان بوده است (همان، ص ۱۷۶-۱۷۷).

۴-۱-۱. راه درمان

در مرحله بعد، نظریه‌پرداز دنبال ارائه راه‌حل است. تجویزهای وی تا حد زیادی به نسخه پزشک شباهت دارد. آنها مثل دستورات پزشکی، متضمن نوع خاصی از اجبارند. آنها احکام اخلاقی مطلق نیستند؛ مانند: «شما باید تنها این کار را بکنید»، بلکه توصیه‌هایی هستند برای افرادی که برای سلامت خود ارزش قائلند؛ مانند: «اگر می‌خواهید سالم باشید این دارو را بخورید». اینها نظراتی دوراندیشانه‌اند.

نظریه‌پردازان و مصلحان براساس بینش خود از حقایق سیاسی - اجتماعی، نظراتی ارائه می‌کنند. اگر ما بینش آنها را تأیید کنیم خود به خود به راه‌حل تجویزی آنها متمایل می‌شویم و طبیعتاً به اجزای آنها وارد می‌شویم. آنها تأکید می‌کنند که نظریاتشان صرفاً تبلیغ سلیقه شخصی‌شان نیست. آنها مطالبی را فریاد می‌زنند که فکر می‌کنند برای خود مردم منفعت دارد (همان، ص ۲۲۱).

این چارچوب نظری که توسط اسپریگنر ارائه شده است، به نظر می‌رسد از شاکله‌ای منسجم و مناسب برای بررسی اندیشه امام خمینی^ع درباره نقش سکولاریسم در انحطاط جامعه برخوردار است؛ زیرا اولاً، امام به اصل وجود بحران که در بحث حاضر «نقش انحطاط‌آمیز سکولاریسم» است، علم داشته و آن را مشاهده نموده است. ثانیاً، وی به تشخیص درد و یافتن علل این بحران همت گماشته است. ثالثاً، به بازسازی جامعه پرداخته و جامعه مطلوب را تبیین نموده و برای رسیدن به این جامعه مطلوب گام برداشته است. رابعاً، راه درمان و به عبارت دیگر راه برون‌رفت این بحران را شناسایی کرده است.

شاکله اصلی این تحقیق بر مراحل چهارگانه /سپریگنر استوار است تا از این طریق به صورت نظام‌مند، اندیشه امام راحل را درباره موضوع مشارالیه بررسی کند.

۲-۱. انحطاط

«انحطاط» از ماده «حُطَّ» به معنای فروفرستادن چیزی از بالا به پایین است (ابن فارس، ۱۳۸۷، ص ۲۳۷). این کلمه مصدر باب «انفعال» به‌شمار می‌رود و این باب نیز برای مطاوعه (اثربپذیری) است. به معنای قبول نزول و سقوط هم آمده است. به همین سبب در بسیاری از کتاب‌های لغوی معتبر، به معانی گوناگونی از قبیل فرود آمدن، به پستی گراییدن، و به کمی نهادن چیزی در ترجمه و تبیین واژه «انحطاط» اشاره شده است (معین، ۱۳۶۰، ج ۱، ص ۳۷۰؛ عمید، ۱۳۳۷، ص ۲۰۸؛ دهخدا، ۱۳۴۲، ج ۸، ص ۳۲۷).

آنچه می‌توان از معنای لغوی این واژه استنتاج نمود و آن را در قالب تعریف اصطلاحی مورد مذاقه قرار داد، «خارج شدن فرد و جامعه از مسیر سالم و حق و گرایش به سمت باطل و پستی است که نتیجه آن چیزی جز سقوط همه‌جانبه نیست».

به دیگر سخن «انحطاط» به معنای کجروی فرد و جامعه است که نتیجه آن چیزی جز سقوط نخواهد بود؛ سقوطی که در همه ابعاد سیاسی، اجتماعی، اخلاقی و فرهنگی مفهوم پیدا می‌کند. البته ذکر این نکته نیز ضروری است که «انحطاط» و «سقوط» از یک نظر با هم تفاوت دارند؛ «انحطاط» به معنای پذیرش سقوط و «سقوط» نتیجه انحطاط است. با این وصف، عرف این دو واژه را یکسان می‌پندارد و تفاوت چندانی میان این دو واژه قایل نیست. به عبارت دیگر، تلقی عرف از انحطاط، همان سقوط است. بر همین اساس، ممکن است مراد از سقوط در موضوع و عنوان طرح، مفهومی زاید بر انحطاط نباشد و تنها یک قید توضیحی به‌شمار آید. البته می‌توان سقوط را ناظر به نتیجه انحطاط هم تلقی کرد (رکن‌الدینی، ۱۳۸۳، ص ۲۲).

۳-۱. سکولاریسم

«سکولاریسم» (Secularism) واژه‌ای است انگلیسی که از ریشه لاتین «Seculam» به معنای این جهان گرفته شده (فرهینخته، ۱۳۷۷، ص ۴۸۹) و از نظر لغوی به معنای «قرن و سده» است و از آن به «عصر و دوره» نیز تعبیر شده (نوروزی، ۱۳۷۶، ص ۲۳) و معادل عباراتی نظیر «اعتقاد به اصالت امور دنیوی»، «غیر دین‌گرایی»، «جدا شدن دین از دنیا» (بريجانيان، ۱۳۸۱، ص ۷۸۰) و مانند آن می‌آید.

این واژه در زبان عربی معادل «علمانیت» آمده که به معنای علمی کردن یا عالمی و این‌جهانی کردن ترجمه شده و علت استعمال این واژه به خاطر مبنا قرار دادن عقلانیت ابزاری و علمی کردن امور دنیوی به جای دینی کردن آنهاست (علیمی، ۱۹۹۰، ص ۱۸).

«سکولاریسم» با توجه به مبانی، اهداف و ویژگی‌ها، از معنای اصطلاحی یکسانی برخوردار نیست و در یک طیف گسترده بین الحاد و دینداری، معانی گوناگونی یافته است. بر این اساس برخی از طرفداران این اندیشه به

حضور دین به‌مثابه نهادی مستقل از سایر نهادهای اجتماعی تمایل نشان می‌دهند و نقش دین را در حد تنظیم رابطه انسان با خدا تنزل می‌دهند، و در مقابل، گروهی به شدت با دین به مخالفت پرداخته، درصدد محو کلی آن از صحنه حیات بشری هستند. افرادی همچون مارکس، فروید، نیچه، راسل و سایر افرادی که دین را «افیون ملت‌ها» و منشأ بیماری روانی و اجتماعی قلمداد می‌کردند، به این رویکرد گرایش دارند.

به اعتقاد سکولارها، برای تفسیر جهان نباید از زبان دینی استفاده کرد و تنها با زبان بشر می‌توان جهان را کشف و تبیین نمود و علم بشر راهگشای جهانی بهتر و زندگی نیکوتر است (برینر، ۱۳۷۵).

در یک نگاه کلی، باید گفت: آنچه می‌توان از مجموع تعاریف اصطلاحی «سکولاریسم» استنتاج نمود، «جدانگاری ساحت دین از ساحت دنیا و سیاست» است. به دیگر معنا، «جدانگاری دین از دنیا» فرایندی است که طی آن وجدان دینی، فعالیت‌های دینی و شعارهای دینی اعتبار و اهمیت خود را از دست می‌دهند و این بدان معناست که دین در عملکرد نظام اجتماعی به حاشیه رانده می‌شود و کارکردهای اساسی در جامعه با خارج شدن از زیر نفوذ و نظارت عواملی که اختصاصاً به امر ماورای طبیعی عنایت دارند، عقلانی می‌گردند.

درواقع می‌توان گفت: با توجه به رویکرد انسان‌محورانه سکولاریسم که در آن انسان محور تمام چیزها قرار می‌گیرد و هر انسانی اهداف، منافع و مصالح خویش را خود تعیین می‌کند و بهترین و نهایی‌ترین داور اهداف خویش است (پوردو، ۱۳۷۸، ص ۹۵) و نیز رویکرد عقل‌گرایانه سکولاریسم - به این معنی که انسان‌ها می‌توانند با استفاده از عقل همه مسائل را درک کنند و یافته‌های دینی و نهادهای آن غیرعقلی قلمداد شوند (رجیمی، ۱۳۶۸، ص ۱۰۰) - جایی برای دین باقی نمی‌ماند.

۱-۳-۱. نقش سکولاریسم در انحطاط و عقب‌ماندگی مسلمانان

ترویج گسترده اندیشه «جدایی دین از سیاست» نقش محوری در انحطاط و عقب‌ماندگی مسلمانان داشته است. یکی از اصلی‌ترین حربه‌های دشمنان اسلام برای عقب نگه داشتن جامعه اسلامی، تبلیغ این عقیده بوده است که اصولاً دین هیچ ارتباطی با سیاست ندارد. این حربه با مؤلفه‌های خوش آب و رنگی به جامعه القا می‌شده است؛ از قبیل: پاکی و پیراستگی دین و عالمان و آلودگی سیاست، ناسازگاری قدسی بودن دین با ناسوتی بودن سیاست، قداست دین و نقدپذیری سیاست و مانند آن. این سخنان در قالب شبهاتی ظاهراً باورپذیر، فقط به این علت ترویج می‌گردید تا مسلمانان را تنها به مسجد و محراب مشغول سازند و آنان را از آوردن دین به عرصه اجتماع بازدارند.

این روند، به‌ویژه در یک قرن اخیر به اوج خود رسید، به‌گونه‌ای که جوامع اسلامی این مسئله را تقریباً امری پذیرفته‌شده تلقی کردند. بسیاری از متدینان و رهبران مذهبی با همان ذهنیت‌ها و جهان‌بینی‌هایی که به جدایی و تعارض میان دنیا و آخرت، آسمان و زمین، ماده و معنا، معاش و معاد، عقل و دین، علم و ایمان، و عقیده و عمل متمایل بودند، به‌طور طبیعی قائل به جدایی دین از سیاست نیز بودند. آنها دین را به اهلش و سیاست را هم به اهلش واگذار کردند و با این سطح از جهان‌بینی مذهبی، زمینه انزوای دین و حذف نقش آن را در جامعه و جهان اسلام فراهم نمودند (موتقی، ۱۳۷۸، ص ۷۱).

اگر بخواهیم در یک شمای کلی، چگونگی تأثیر عقیده «جدایی دین از سیاست» را در انحطاط جامعه اسلامی بیان نماییم، باید به نکات ذیل توجه کنیم:

۱. قالب شدن گفتمان «سکولاریسم» موجب ازدیاد هجمه دشمن و شکست مسلمانان خواهد شد؛ زیرا دشمنان به خوبی دریافته‌اند که آنچه در برابر ظلم می‌ایستد و علیه نظام‌های فاسد مبارزه می‌کند گوهر «دین» است. به همین علت برای خنثاسازی هرگونه حرکت بر ضد خود، دین را از صحنه سیاست کنار زده و با این عنوان که دین امری فردی است، مانع مداخله مذهب در امور سیاسی می‌شوند.

۲. فساد و انحطاط اخلاقی و فرهنگی از مهم‌ترین عوامل عقب‌ماندگی جامعه به‌شمار می‌آید. این عامل، خود معلول توجه جامعه به امور مادی و بی‌توجهی به امور معنوی است. جامعه‌ای که تنها جنبه‌های مادی زندگی برایش مطرح باشد، از امور مذهبی و دینی غافل است. در این صورت طبیعی است که رو به سمت فساد برود. حکومتی که به دین بی‌توجه باشد و ساحت آن را از سیاست و حاکمیت جدا بداند، هرگز به دنبال معاد مردم نخواهد بود، بلکه در پی معاش آنان است و به‌طور مطلق به مسائل مادی زندگی مردم توجه می‌کند.

۳. ترویج عقیده «جدایی دین از سیاست» به تربیت حاکمانی بی‌توجه به مسائل دینی منجر خواهد شد و وجود حاکمان نالایق و بی‌دین خود یکی از علل اصلی انحطاط جامعه به‌شمار می‌رود که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

۴. این عقیده به معنای لزوم بی‌توجهی متدینان به امر حکومت است و نوعی تخدیر ذهن جامعه به‌شمار می‌آید. این نظریه به مردم می‌گوید کاری با حکومت نداشته باشند و متدینان و به‌ویژه علما به‌عنوان سرمداران اصلاح اجتماعی، به نماز و محراب و عبادات خود مشغول باشند و کار حکومتداری را به دیگران واهند.

۵. این جریان به‌طور هماهنگ در کشورهای اسلامی تلاش می‌کند تا اسلام ناب را از پشتوانه‌های فکری و مبانی معرفتی تهی کرده، جامعه را از ارزش‌ها و عقاید دینی و اصول اخلاقی جدا سازد.

ازاین‌رو می‌توان بحث «سکولاریسم» و تلاش برای جدایی از دین از سیاست را از جمله عوامل بسیار مهم در انحطاط جامعه اسلامی به‌شمار آورد.

۲. تحلیل دیدگاه امام خمینی^ع براساس چارچوب نظری توماس اسپریگنز

بعد از بیان مفاهیم، اکنون مطابق الگوی تحقیق براساس چهار اصل مذکور در چارچوب نظری توماس/اسپریگنز، به تحلیل دیدگاه امام خمینی^ع درباره نقش سکولاریسم در انحطاط جامعه براساس اصول چهارگانه می‌پردازیم:

۲-۱. مشاهده بحران انحطاط

در بحث «مشاهده بحران انحطاط» می‌توان یک نگاه کلی را از منظر امام خمینی^ع مدنظر قرار داد و آن عبارت است از: وجود اصل بحران انحطاط در جهان اسلام.

امام راحل با دیدی فراخ، به اوضاع جهان اسلام می‌نگریست. ایشان، نه آنچنان منفعل بود که مسلمانان را عقب‌مانده مطلق معرفی کند و هیچ راهی برای حل این معضل جست‌وجو نکند و نه آن‌قدر تعصب بیجا داشت که

جامعه اسلامی را جامعه‌ای کاملاً پیشرفته و بی‌هیچ انحطاط و عقب‌ماندگی ببیند، بلکه ایشان اندیشمندی جامع‌نگر و منطقی بود و با واقعیات موجود کنار می‌آمد، اما در عین حال بر حفظ اقتدار مسلمانان تأکید می‌نمود. شواهد وجود بحران در جامعه اسلامی از دیدگاه امام راحل را می‌توان در سه مؤلفه مشاهده کرد:

۱-۱-۲. وجود انحطاط و عقب‌ماندگی

ایشان به وجود انحطاط و عقب‌ماندگی در جوامع اسلامی اعتقاد داشت و همواره نسبت به این معضل ابراز نگرانی می‌نمود: [مسلمانان] باید بررسی بکنند از علل انحطاط افکار مسلمین، و بررسی بکنند از اینکه آن چیزی که استعمار را بر مسلمین استیلا داد و آن علی که باعث شد که استعمار بر همه مقدرات کشورهای اسلامی و همه مستضعفین جهان حکمفرما باشد... (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۷، ص ۲۰۳).

در اندیشه امام خمینی علیه السلام وجود این معضل با وجود اقتدار همه‌جانبه و بالقوه مسلمانان، دردی بزرگ به‌شمار می‌آید: ملت‌هایی که با جمعیت بسیار انبوه و اراضی بسیار وسیع و ذخایر بسیار گرانبها و سوابق بسیار درخشان و فرهنگ و قوانین آسمانی در تحت اسارت استعمار با گرسنگی و برهنگی و فقر و فلاکت و عقب‌ماندگی دست به گریبان و در انتظار مرگ نشسته‌اند... (همان، ج ۲، ص ۲۵۳).

۲-۱-۲. وجود پیوسته بحران انحطاط

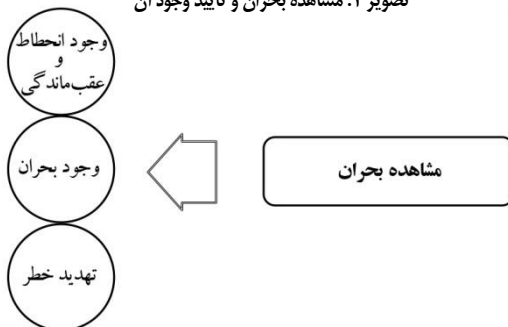
امام نه‌تنها به وجود عقب‌ماندگی در جامعه اسلامی اعتقاد داشت، بلکه جامعه را کماکان در شیب انحطاط و سقوط مشاهده می‌نمود. به همین سبب معتقد بود که «رو به انحطاط... هستیم» (همان، ج ۱۶، ص ۱۶۹).

۳-۱-۲. تهدید همیشگی خطر

امام خمینی علیه السلام با گوشزد کردن خطر توطئه دشمنان اسلام برای عقب‌مانده نگه داشتن جامعه، بر وجود این تهدید تأکید می‌کرد و می‌گفت: «نقشه آن است که ما را عقب‌مانده نگه دارند... می‌خواهند ما گرفتار و بیچاره بمانیم...» (موسوی خمینی، ۱۳۷۳، ص ۱۲).

اعتقاد ایشان به سه مسئله «وجود انحطاط»، «باقی ماندن در این معضل» و «استمرار خطر تهدید»، بر قبول و مشاهده بحران از سوی وی صحه می‌گذاشت.

تصویر ۱: مشاهده بحران و تأیید وجود آن



بر همین اساس، ایشان یکی از عوامل این انحطاط را معضل «سکولاریسم» می‌دانست.

امام راحل در بیان انحطاط‌آمیز بودن اندیشه «سکولاریسم» برای جامعه اسلامی، به چند نکته مقدماتی و مهم اشاره می‌نماید. ایشان ابتدا به ذکر تاریخ شکل‌گیری این عقیده می‌پردازد تا به نوعی ریشه شکل‌گیری انحطاط مسلمانان را بیان نماید. امام خمینی^{علیه السلام} مسئله سکولاریسم را یک انحراف تاریخی می‌داند؛ انحرافی که پس از رحلت پیامبر اکرم^{صلی الله علیه و آله} و به‌ویژه با روی کار آمدن امویان و عباسیان شکل گرفت:

این یک نقشه شیطانی بوده است که از زمان بنی‌امیه و بنی‌عباس طرح‌ریزی شده است... که اسلام یک مسائل شخصی بین بنده و خداست و سیاست از اسلام جداست (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۶، ص ۳۸۸).

تحلیل امام راحل تحلیلی منطبق با واقعیت‌های تاریخی بود. گرچه در جامعه عصر اموی دین و دولت در ظاهر از هم جدا نبود و قدرت همه‌جانبه حاکم مبتنی بر وحدت تمام‌عیار امر سیاسی بود (کرون، ۱۳۸۹، ص ۵۲)، اما به نظر می‌رسد که ترویج نظریه «جدایی دین از سیاست» هدف اصلی امویان به‌شمار می‌آمد.

معاویه پایه‌گذار حکومتی شد که با دوره قبل تفاوت‌های بارزی داشت و سنخیتی بین آن و رفتار پیامبر و حتی شیخین وجود نبود. سیاست او سرمشق خلفای پس از وی شد. جنبه فزاینده غیردینی (سکولار) دولت اموی موجب شد مسلمانان دولت ایشان را نه یک خلافت، بلکه سلطنت بدانند (جمعی از نویسندگان دانشگاه کمبریج، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۲۲-۱۲۴).

معاویه بعد از امضای قرارداد صلح با امام حسن^{علیه السلام}، در جمله‌ای پرمفهوم گفت: من با شما جنگ نکردم که نماز بخوانید و روزه بگیرید و حج برگزار کنید یا زکات بدهید. شما خود این کارها را می‌کنید، بلکه من با شما جنگ کردم تا بر شما حکومت کنم (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۱۶، ص ۴۶؛ ابن‌عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۵۹، ص ۱۵۰).

علامه طباطبائی این سخن معاویه را ذیل «جدایی دین از سیاست» مطرح کرده، می‌نویسد:

معاویه اشاره کرد که سیاست را از دینان جدا خواهد کرد و نسبت به مقررات دینی ضمانتی نخواهد داشت و همه نیروی خود را در زنده نگه داشتن حکومت به کار خواهد گرفت (طباطبائی، ۱۳۷۸، ص ۴۴).

از دیدگاه امام راحل، در یک قرن اخیر، رواج این ایده در ایران و در میان جوامع اسلامی، ریشه‌ای خارجی و استعماری دارد که توسط ایادی آنان در کشورهای اسلامی اجرا می‌گردد:

ما نمی‌توانیم باور کنیم که این اساس [جدایی دینان از سیاست] از مغز خشک رضاخان بود؛ زیرا که این یک شالوده متفکرانه بود که بی‌دستور مدبرانه دیگران انجام نمی‌گرفت... (موسوی خمینی، بی‌تا - ج، ص ۱۹۰).

بر همین اساس ایشان معتقد بود: پس از خلفای اموی و عباسی، حکومت‌های مرتجع و بعد هم قدرت‌های بزرگ ریشه رواج این عقیده‌اند (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۸، ص ۵۲).

ایشان پس از ذکر ریشه شکل‌گیری این عقیده در جهان اسلام، به نفی سکولارها پرداخته، می‌گوید: «بی‌خبران نگویند... اسلام به سیاست و حکومت و اداره کشور چه کار دارد که این کار سلاطین است و رؤسای جمهور و اهل دنیاست؟» (همان، ج ۲۰، ص ۹۳).

ایشان در جای دیگر، سکولارها را در مقام جنگ و دشمنی با اسلام دانسته، خاطرنشان می‌کند: «این معنا را که کسی بگوید: ... اسلام به سیاست چه کار دارد، این جنگ با اسلام است» (همان، ج ۴، ص ۱۹-۲۰). ایشان در مرحله بعد به مسئله توجه اسلام به سیاست و حکومت پرداخته (همان، ص ۴۴۷) و از این رهگذر نتیجه می‌گیرد که دین از سیاست جدا نیست: «در منطق اسلام، دین از سیاست جدا نبوده و فعالیت سیاسی یکی از وظایف مذهبی مسلمانان است» (همان، ج ۵، ص ۴۴۰).

امام راحل برای اثبات «نظریه آمیختگی دین و سیاست» به عواملی اشاره می‌نماید:

اول آنکه با نگرش و توجه به مجموعه دستورات دینی می‌توان این مسئله را اثبات نمود؛ زیرا:

اسلام دین سیاست است. این نکته برای هر کس که کمترین تدبیری در احکام حکومتی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی اسلام بکند، آشکار می‌گردد... (موسوی خمینی، بی‌تا - ب، ج ۱، ص ۲۳۴).

دوم آنکه سیره و روش رهبران دینی این‌گونه بوده است (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۹، ص ۱۸۰).

سوم آنکه دین اهتمام جدی به اجرای احکام الهی دارد (موسوی خمینی، بی‌تا - الف، ج ۲، ص ۴۷۲).

از نگاه امام خمینی علیه السلام، «فقه» فلسفه عملی «حکومت» است و از این رو در غالب ابواب فقهی لزوماً اجرای بعضی از امور به امام و رهبر جامعه واگذار شده است. ایشان پس از ذکر این نکات مقدماتی و مهم، نتیجه می‌گیرد که عقیده «جدایی دین از سیاست» موجب انحطاط جامعه اسلامی خواهد شد:

آنچه از قرن‌های پیش تاکنون بر سر مسلمین آمده... و سایه شوم آنان بلاد مسلمین را به تاریکی و ظلمات کشانده است... غفلت مسلمانان از مسائل سیاسی و اجتماعی اسلام است (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۸، ص ۸۸).

در اندیشه امام راحل، این مسئله به عقب‌ماندگی مسلمانان منتج خواهد شد؛ زیرا بحران‌های زیر را در پی خواهد داشت:

۱-۲-۲. انزوای اسلام

یکی از این بحران‌ها انزوای اسلام است. از منظر امام خمینی علیه السلام دشمنان تلاش فراوانی مبذول داشتند تا با کمک برخی - به اصطلاح - روشنفکر، اسلام را همچون مسیحیت منحرف کرده، به انزوا بکشانند و علما را در چارچوب مسائل عبادی محبوس کنند (همان، ص ۸۹).

۲-۲-۲. استثمار و استثمار

بحران دیگر بحران استثمار و استثمار به معنای تسلط جوامع و کشورهای قدرتمندتر بر جوامع و سرزمین‌های دیگر به منظور بهره‌کشی از آنها (ساعی، ۱۳۷۷، ص ۴۵) است. ایشان معتقد است: دشمنان با سوءاستفاده از جهالت و غفلت مسلمانان، بلاد مسلمانان را به استثمار و استثمار کشیده، ملت‌ها را به استضعاف و استثمار کشانند و وابستگی و فقر را گریبانگیر توده‌های در بند کردند (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۸، ص ۸۹).

۳-۲-۲. اختلاف و تفرقه

اختلاف و تفرقه نیز یکی دیگر از این بحران‌ها در اندیشه امام راحل به‌شمار می‌آید. ایشان مسئله «جدایی دین از

سیاست» را القای استعمارگران در ذهن مردم می‌داند تا با این حربه موجب جدایی سیاسیون و علما از سایر مردم شوند (همان، ج ۶ ص ۲۰۱-۲۰۲).

۲-۲-۴. انزوای علما

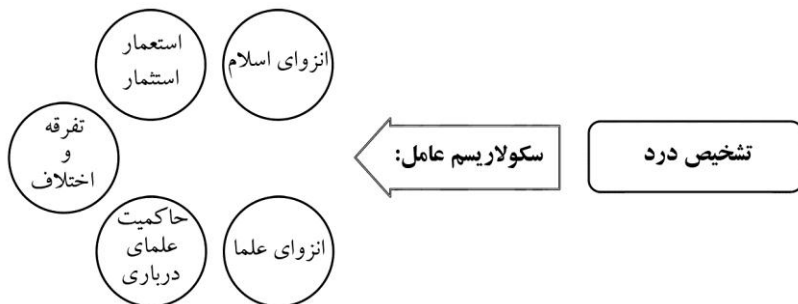
بحران دیگر در اندیشه حضرت امام، انزوای علماست. به اعتقاد ایشان عقیده «جدایی دین از سیاست» موجب به حاشیه رفتن علما و حاکم شدن اندیشه‌های سکولاری خواهد شد (موسوی خمینی، ۱۳۷۳، ص ۱۳۱).

۲-۲-۵. حاکمیت علمای درباری

بحران دیگری که عقیده «جدایی دین از سیاست» به همراه خواهد داشت، حاکمیت علمای درباری و یا به تعبیر ایشان، «آخوندهای مزدور و درباری» است که همین مسئله به عقب نگه داشتن مسلمانان و جهالت و غفلت آنان دامن خواهد زد (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۸، ص ۸۹).

از دیدگاه امام راحل همین پنج عامل، خود دلالتی آشکار بر نقش مهم «سکولاریسم» در انحطاط مسلمانان دارد؛ زیرا انزوای اسلام زمینه اصلی انحراف و سقوط جامعه را فراهم می‌سازد و تفرقه نیز بر شدت این موضوع می‌افزاید. از سوی دیگر، استعمار و استثمار نیز موجب استضعاف و تحقیر مسلمانان شده، خانه‌نشین شدن علمای احیاگر، و صدارت علمای مزدور و درباری بر امور، جامعه را به سمت نیستی و هلاکت سوق خواهد داد.

تصویر ۲: تشخیص درد سکولاریسم و تبعات آن



۲-۳. راه درمان

امام راحل همان‌گونه که بحران را مشاهده کرده و درد را نیز تشخیص داده بود، راه درمان این درد را نیز یافته بود. به نظر می‌رسد راه درمان این درد از نظر ایشان عبارت از دو چیز بوده است: یکی تشکیل حکومت و دیگری ایجاد همبستگی بین دین و سیاست.

۲-۳-۱. تشکیل حکومت

امام خمینی^ع تشکیل حکومت را عامل سیاسی نیل به تعالی و پیشرفت جامعه می‌داند و عاملی برای برون‌رفت از انحطاط و عقب‌ماندگی جامعه اسلامی قلمداد می‌کند. وی ابتدا فلسفه تشکیل حکومت را از اهداف دیرینه و کلان

همه انبیای الهی برای سوق دادن جوامع بشری به سمت ترقی و تعالی و خروج از بحران سقوط و نابودی دانسته و با مثال زدن به دو پیامبر بزرگ الهی، یعنی حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام و نیز نبی خاتم صلی الله علیه و آله به تلاش چشمگیر این بزرگواران برای تشکیل حکومت اشاره (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۰، ص ۴۱۱-۴۱۲) و به مسلمانان خاطر نشان می‌کند:

همین مدت کوتاهی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله زندگی کرد، احیا کرد بشر را... او حکومت تشکیل داد، ما هم باید حکومت تشکیل بدهیم... (همان، ص ۴۱۲).

معنای «احیای بشریت» همان نجات انسان از گرداب سقوط و انحطاط است. ایشان پس از بیان این موضوع، به معرفی اجمالی حکومت مطلوب، یعنی حکومت اسلامی می‌پردازد و حکومت اسلامی را حکومت مبتنی بر عدل، آزادی و استقلال، سیاست و معنویت، قانون و نافی استبداد می‌داند (موسوی خمینی، ۱۳۸۴، ص ۴۸-۵۱) و ویژگی‌های آن را در مؤلفه‌هایی همچون ارزش‌گرایی، قانون‌گرایی، مردم‌گرایی، عدالت‌گرایی، آزادی، استقلال و نفی سلطه جست‌وجو می‌کند که همگی از عوامل مهم انحطاط‌زدایند (همان، ص ۳۳۵-۴۷۵).

امام خمینی علیه السلام عدم تشکیل حکومت در اسلام و بین مسلمانان را موجب انحطاط و عقب‌ماندگی آنان می‌داند؛ زیرا: اولاً، موجب کم شدن دایره نفوذ اسلام اصیل در جامعه می‌شود. ثانیاً، دچار تجزیه ملل اسلام و ایجاد تفرقه میان آنان می‌گردد. ثالثاً، نفوذ افکار التقاطی در اسلام و انحراف جامعه از اسلام اصیل را در پی دارد. رابعاً، موجب نفوذ و سلطه استعمار می‌گردد. خامساً، عامل تهاجم فرهنگی است.

سادساً، جامعه را غریزه می‌کند (موسوی خمینی، ۱۳۷۳، ص ۳۲). از این‌رو از منظر امام راحل تشکیل حکومت به پنج دلیل موجب گریز از خطر انحطاط و عقب‌ماندگی و رسیدن جامعه اسلامی به تعالی و رشد ارزیابی می‌شود:

اول. موجب نفی سلطه و رفع استکبار از جهان اسلام می‌شود (موسوی خمینی، بی‌تا - د، ص ۸). دوم. نفی استبداد و ستمگری را در پی دارد. سوم. عامل برقراری نظم، قانون و عدالت اجتماعی می‌گردد.

چهارم. جلوی بدعت نادرست و تأویل و تحریف در اسلام اصیل را می‌گیرد (موسوی خمینی، ۱۳۷۳، ص ۳۲). درست به همین علت بود که امام راحل تمام مساعی خویش را برای براندازی نظام طاغوت و برقراری حکومت اسلامی به کار بست تا از این رهگذر به قرن‌ها سرخوردگی و عقب‌ماندگی مسلمانان پایان دهد و الگویی را به جهان اسلام ارائه دهد که در سایه آن، به تعالی و عظمت گذشته خود دست یابند.

۲-۳-۲. ایجاد همبستگی بین دین و سیاست

همان‌گونه که در اندیشه حضرت امام یکی از عوامل انحطاط مسلمانان رواج اندیشه سکولاریسم است، راه برون‌رفت از این بحران نیز رواج اندیشه «پیوستگی دین و سیاست» و تلاش برای ایجاد همبستگی بین دین و

سیاست است. وی در این راه ابتدا به تبیین دیدگاه اسلام درباره معنای صحیح «سیاست» همت می‌گمارد و از این رهگذر به تقسیم سیاست به انواع گوناگون می‌پردازد.

در اندیشه ایشان، سیاست دارای سه نوع است: یک نوع آن سیاست «شیطانی» است. نوع دیگر آن «حیوانی» است. نوع سوم آن «اسلامی و الهی» است (بی‌آزار شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۶۸). در نوع شیطانی سیاست، معیارهایی از قبیل دروغ‌گویی، نیرنگ، تزویر، چپاول مردم و تسلط بر اموال و نفوس مردم حکمفرماست:

سیاست به آن معنایی که اینها [رژیم شاه] می‌گویند که دروغ‌گویی؛ با دروغ‌گویی، چپاول مردم و با حیله و تزویر و سایر چیزها، تسلط بر اموال و نفوس مردم، این سیاست هیچ ربطی به سیاست اسلامی ندارد. این سیاست شیطانی است (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۳، ص ۴۳۱).

در نوع حیوانی، جنبه منفی شیطانی که اعم از دغلبازی و دروغ و نیرنگ است، وجود ندارد، بلکه وجه غالب آن تأمین مصالح عمومی و اجتماعی است، با این تفاوت که تنها به بعد مادی می‌نگرد و توجهی به بعد روحانی و معنوی ندارد. این سیاست خوب است، اما از دیدگاه امام خمینی^{ره} مطلوب نیست (همان، ص ۴۳۱-۴۳۲).

در نهایت، نوع اسلامی و الهی سیاست آن است که جامعه را به سمت هدایت رهنمون سازد، تمام مصالح جامعه را در نظر بگیرد و به تمام انسان و جامعه نظر بیفکند. این نوع سیاست در یک کلام، تبلور عینی همان «صراط مستقیم» است که در قرآن آمده؛ صراط مستقیمی که از دنیا شروع می‌شود و به آخرت ختم می‌گردد (همان، ص ۴۳۲).

امام راحل با تبیین دیدگاه خود درباره سیاست الهی و اسلامی، این موضوع را بررسی می‌کند. در اندیشه ایشان اصولاً اسلام با سیاست از نوع سوم رابطه تنگاتنگی دارد و برای اثبات این موضوع، به مسئله جامعیت اسلام اشاره می‌نماید:

مکتبی است که برخلاف مکتب‌های غیر توحیدی، در تمام شؤون فردی و اجتماعی و مادی و معنوی و فرهنگی و سیاسی و نظامی و اقتصادی دخالت و نظارت دارد و از هیچ نکته، ولو ناچیز که در تربیت انسان و جامعه و پیشرفت مادی و معنوی نقش دارد، فروگذار ننموده است... (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۱، ص ۴۰۲-۴۰۳).

ایشان با این معیار نتیجه می‌گیرد که دین اسلام یک دین سیاسی است (همان، ج ۱۰، ص ۱۵ و ۱۲۵). بدین‌روی بر جدایی‌ناپذیر بودن دین از سیاست تأکید می‌ورزد.

حضرت امام چون ایجاد همبستگی و پیوستگی میان دین و سیاست را عامل تعالی و پیشرفت جامعه و نیز موجب برون‌رفت از انحطاط و سقوط می‌داند، این سیره را به‌عنوان سنت دیرینه انبیا و اوصیا و مورد تأکید فراوان قرآن می‌داند. از منظر ایشان:

اولاً، انبیای الهی در پی حکومت و ایجاد همبستگی بین دین و سیاست بودند (همان، ج ۱۹، ص ۱۸۰). برای نمونه، مشخصاً حضرت عیسی‌بن‌مریم^{علیه‌السلام} را شاهد مثال می‌آورد که این‌گونه نبود که در خانه بنشیند و مسئله بگوید (همان، ج ۲۰، ص ۴۱۱). سایر انبیای عظام هم این‌گونه بودند (همان).

ثانیاً، قرآن نیز به‌مثابه عامل تعالی‌بخش جامعه اسلامی نیز بر این قضیه تأکید فراوان دارد: «قرآن کریم و سنت پیامبر^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} آنقدر که در حکومت و سیاست احکام دارند، در سایر چیزها ندارند» (موسوی خمینی، بی‌تا - د، ص ۱۰).

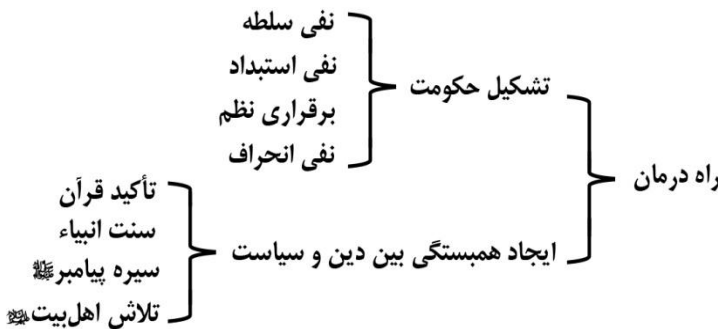
ثالثاً، پیامبر اکرم ﷺ پایه سیاست را بر دیانت گذاشتند (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۷، ص ۲۰۴) و تمام عمرشان را صرف سیاست اسلامی کردند.

رابعاً، اهل بیت عصمت و طهارت و ائمه طاهرین ﷺ نیز در ترویج این اندیشه می‌کوشیدند (همان، ج ۲، ص ۳۲). و بالاخره آنکه علمای دین نیز در طول تاریخ از سیاست منزعل و منزوی نبوده‌اند (همان، ج ۲۰، ص ۱۱۷-۱۱۸).

بدین‌روی، همان‌گونه که از منظر امام راحل رواج سکولاریسم موجب انحطاط مسلمانان و تبلور عینی اسلام امریکایی (همان، ج ۱۷، ص ۵۳۳) و اسلام شاهنشاهی (همان، ج ۱۸، ص ۳-۴) است و تأثیرات منفی فراوانی (از قبیل انحراف در دین اصیل، استعمار، غفلت، وابستگی و تفرقه) را در پی دارد، رواج اندیشه ایجاد همبستگی و پیوستگی بین دین و سیاست نیز موجب اعتلای جامعه خواهد شد. به همین علت، امام خمینی ﷺ حتی در رساله عملیه خود نیز در حد امکان، به مباحث سیاسی اسلام توجه کرده و در قالب مباحثی همانند امر به معروف و نهی از منکر، تقیه و جهاد به تفصیل به آن اشاره نموده است.

دیدگاه ایشان درباره عزت‌بخش و شوکت‌آفرین بودن مسلمانان در مدت حکومت پانصدساله اسلام - با وجود تمام کاستی‌ها - دلیلی واضح بر تعالی‌بخش بودن ترویج اندیشه همبستگی دین و سیاست است؛ زیرا با زدودن پیرایه‌های سکولاریسم از بدنه جامعه اسلامی، زنگارهای غفلت، استعمار، وابستگی، خمودی، تحجر و بسیاری از عوامل انحطاط‌زای جهان اسلام نیز زدوده خواهد شد.

تصویر ۳: راه درمان سکولاریسم



۲-۴. بازسازی جامعه

براساس نظریه/اسپریگنر، چهارمین اصل مهم در اندیشه تغییر جامعه و به تناسب موضوع این تحقیق، شناخت عوامل مهم انحطاط جامعه و بازسازی جامعه مطلوب است.

در بررسی اندیشه‌های امام خمینی ﷺ درباره «نقش سکولاریسم در انحطاط جامعه»، با تمسک به چارچوب نظری/اسپریگنر به سه اصل «قبول و مشاهده بحران»، «تشخیص درد» و «راه‌های درمان» اشاره گردید. چهارمین

اصل «بازسازی جامعه» و به عبارت دیگر، تبیین «جامعه مطلوب» است. این مسئله موجب خواهد شد تا پس از مشاهده بحران و تشخیص درد و در انتها، بیان راه درمان، برای پایان دادن به این بحث، جامعه‌ای مطلوب و متعالی برای رشد و پیشرفت انسان‌ها در منظر همگان قرار گیرد. به دیگر سخن، شناخت سه اصل قبلی بدون تبیین اصل چهارم بی‌فایده خواهد بود و این اصل^۱ محصول سه اصل مذکور است.

امام خمینی^{علیه السلام} مطلوب‌ترین جامعه را «جامعه توحیدی» می‌داند. از دیدگاه ایشان، جامعه توحیدی متعالی‌ترین جامعه بشری به‌شمار می‌رود و در سایه‌سار این جامعه است که پیشرفت و خروج از انحطاط حاصل می‌گردد.

ایشان در تبیین معنای «جامعه توحیدی» ابتدا رویکرد کلان دین و مشخصاً اسلام مدنظر قرار می‌دهد و هدف اسلام را حاکم شدن روح توحید در جامعه و پایه قرار گرفتن آن می‌داند. بدین‌روی معتقد است:

اسلام برای برگرداندن تمام محسوسات و تمام عالم به مرتبه توحید است... برگرداندن همه طبیعت و همه ظلال‌های ظلمانی به آن مقام نورانی، که آخر مقام الوهیت است (همان، ج ۸، ص ۴۳۴).

امام راحل بر همین اساس، ساختن جامعه توحیدی از جهان مادی را از اهداف عالی دین اسلام به منظور رشد و تعالی جامعه می‌داند (همان، ص ۴۳۵-۴۳۶). نتیجه آنکه ایشان معتقد است: حکومت اسلام نیز جلوه‌ای از جلال الوهیت است و در پی نهادینه کردن و استقرار جامعه توحیدی است (همان).

حضرت امام هدف عالی اسلام را تشکیل جامعه توحیدی به‌منظور رشد و تربیت انسان‌ها می‌داند. ایشان پس از بیان رویکرد کلان اسلام، به تعریف جامعه توحیدی می‌پردازد.

از دیدگاه ایشان، تعریف این جامعه کاملاً روشن است:

جامعه توحیدی معنایش این است که همه اینها به خدا فکر کنند؛ توجه به خدا داشته باشند... (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۱، ص ۴۱۷).

جامعه توحیدی به معنای اینکه همه معتقد به خدا [باشند]، همه معتقد به اینکه یک وقتی کارها جزا دارد، همه معتقد و مؤمن به همه جهات (همان، ج ۷، ص ۴۷۲).

از این دو تعریف امام راحل از «جامعه توحیدی» و تعریف دیگری که در ادامه ذکر خواهد شد، می‌توان نتیجه گرفت که از دیدگاه ایشان، «جامعه توحیدی» به جامعه‌ای می‌گویند که خدا و اندیشه‌ها و فرامین او حاکم باشد و آحاد جامعه نیز به آن و به قیامت و سرای آخرت معتقد باشند و غیر از این، مقصد و هدف این جامعه نیز تنها یک چیز باشد که عبارت است از: هدف الهی و انجام فرامین آن:

جامعه توحیدی عبارت از جامعه‌ای است که... با حفظ همه مراتب، یک نظر داشته باشند؛ کأنه یک موجودند... یک مقصد داشته باشند و آن یک مقصد الهی... (همان، ج ۱۱، ص ۴۶۹).

پس می‌توان گفت که از منظر حضرت امام، جامعه توحیدی سه شاخصه عمده دارد: اول. حاکمیت خداوند و فرامین او؛ دوم. ایمان و اعتقاد به وحدانیت خدا و وقوع روز جزا؛ سوم. رسیدن به مقصد الهی.

این سه شاخصه، خود مبین جامعه متعالی است؛ زیرا آنجا که خداوند و ایمان به او حاکم باشد، تعالی، پیشرفت و سعادت آن جامعه نیز تضمین خواهد شد.

از منظر امام راحل، این جامعه با این شاخصه‌ها موجب تعالی و پیشرفت مسلمانان می‌شود و عدم حاکمیت آن موجب پس‌رفت و انحطاط خواهد شد (همان، ج ۷، ص ۴۷۲).

ایشان البته در کنار ذکر ویژگی‌های تعالی‌بخش سه‌گانه مذکور، عوامل تعالی‌بخشی را هم ذکر می‌کند که جامعه توحیدی در رقم خوردن آن نقش محوری دارد: وحدت‌آفرینی (همان، ج ۱۱، ص ۱۹ و ۱۹ و ۴۲۱ و ۴۲۲) نظم‌بخشی (همان، ج ۱۱، ص ۴۷۴ و ۴۹۳)، قانون‌مداری (همان، ص ۴۱۷ و ۴۱۹ و ۴۶۹-۴۷۰)، استعمارستیزی (همان، ج ۹، ص ۲۲۴).

پرواضح است که «جامعه مطلوب» از دیدگاه امام خمینی علیه السلام همان «جامعه توحیدی» است که ایشان بر آن تأکید دارد. جامعه‌ای که اندیشه الهی در آن نقش محوری دارد و سه ویژگی «حاکمیت خدا»، «اعتقاد به وحدانیت او» و «رسیدن به هدف و مقصد الهی»، ساختار اصلی آن را تشکیل می‌دهد و عوامل تعالی‌بخش بسیاری (از قبیل نظم‌بخشی، وحدت‌آفرینی، قانون‌مداری و استعمارستیزی) را موجب گردد. این جامعه از منظر حضرت امام، مطلوب‌ترین جامعه است.

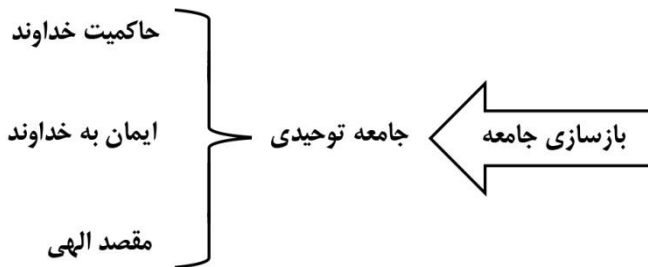
ایشان راه برون‌رفت از خطر انحطاط و رسیدن به قله‌های پیشرفت و تعالی را تلاش برای تشکیل چنین جامعه‌ای می‌داند. درواقع مدینه فاضله و جامعه کریمه و در یک کلام، جامعه مطلوب امام خمینی علیه السلام همان «جامعه توحیدی» با مؤلفه‌ها و شاکله ذکر شده است.

ایشان چون جامعه توحیدی را جامعه‌ای متعالی و آسیب‌ناپذیر می‌دانست (موسوی خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۱، ص ۴۷۳)، به دنبال تأسیس این جامعه بود و تأکید می‌کرد: «ما یک جامعه توحیدی می‌خواهیم» (همان، ص ۴۷۴). اگر - همان‌گونه که گفته شد - «جامعه توحیدی» مصداق اتم و اکمل «جامعه مطلوب» و «مدینه فاضله» از دیدگاه امام خمینی علیه السلام فرض شود، بی‌گمان انقلاب اسلامی ایران و نظام جمهوری اسلامی عینی‌ترین نمادی به‌شمار می‌آید که از منظر بنیانگذار فقید جمهوری اسلامی ایران در راه رسیدن به «جامعه مطلوب» گام برمی‌دارد. این مدعا البته به معنای کامل بودن و بی‌نقص بودن این نظام از دیدگاه ایشان نیست، بلکه ایشان نظام جمهوری اسلامی را تلاشی همه‌جانبه برای رسیدن به توحیدی‌ترین جامعه، یعنی حکومت عدل مهدوی می‌داند (همان، ج ۱۶، ص ۱۳۰-۱۳۱).

روشن است جامعه‌ای که مقدمه شکل‌گیری توحیدی‌ترین جامعه است، خود رشحاتی از آن اندیشه‌ها و انوار توحید را به همراه خواهد داشت و در پی گام برداشتن به سمت حاکمیت توحید و دین است.

پس می‌توان نتیجه گرفت: جامعه مطلوب از دیدگاه امام خمینی علیه السلام «جامعه توحیدی» است و این جامعه است که مسلمانان را به سمت تعالی و برون‌رفت از خطر انحطاط و عقب‌ماندگی رهنمون می‌سازد. نهضت امام و نظام برآمده از پیروزی این نهضت نیز در پی رسیدن به همان «جامعه مطلوب» و «جامعه توحیدی» است و تلاش ایشان برای رهبری نهضت و نظام جمهوری اسلامی - درواقع - تلاش برای تعالی مسلمانان و خروج آنان از بحران انحطاط است؛ زیرا این نهضت و نظام متعلق به همه مسلمانان است و بنا بر تأکید امام راحل برای نجات ملت‌های مستضعف و به‌ویژه مسلمین جهان تأسیس شده است.

تصویر ۴: بازسازی جامعه و ترسیم جامعه مطلوب



نتیجه‌گیری

در پاسخ به این پرسش که دیدگاه امام خمینی^ع درباره نقش سکولاریسم در انحطاط جامعه چیست و چگونه تحلیل می‌شود؟ گفته شد که در اندیشه ایشان از میان عوامل سیاسی گوناگون، «سکولاریسم» ریشه همه عوامل سیاسی انحطاط جامعه اسلامی به‌شمار می‌آید. از دیدگاه ایشان «سکولاریسم» عاملی است که در بطن خود عوامل انحطاط‌زای گوناگونی دارد. این عوامل را می‌توان در مؤلفه‌هایی نظیر تفرقه، استعمار، استبداد و خودباختگی جست‌وجو کرد که هر کدام از آنها به سقوط مسلمانان دامن می‌زنند. براساس چارچوب نظری توماس اسپرینگر امام خمینی^ع هم بحران انحطاط را مشاهده کرده بود و هم یکی از علل این بحران را که همان سکولاریسم بود، تشخیص داده بود.

ایشان راه درمان این درد را نیز تشکیل حکومت و ایجاد یگانگی بین دین و سیاست می‌دانست. همچنین در تبیین جامعه مطلوب برای رهایی از انحطاط و عقب‌ماندگی، «جامعه توحیدی» را بهترین نوع جامعه معرفی می‌کرد. در اندیشه ایشان، یک سیر منطقی برای تبیین نقش سکولاریسم در انحطاط جامعه طی می‌شود و مراحل آن بررسی و تحلیل می‌گردد. از منظر بنیانگذار جمهوری اسلامی، ابتدا باید نقش این مقوله را به درستی شناخت و سپس راه درمان آن را یافت و درصدد اصلاح برآمد.

پس می‌توان به اجمال در پاسخ به پرسش اصلی این تحقیق این‌گونه گفت که در اندیشه امام خمینی^ع اولاً، سکولاریسم ریشه همه عوامل سیاسی انحطاط جامعه به‌شمار می‌آید. ثانیاً، این بحران پیوسته وجود داشته است و همواره تهدید به‌شمار می‌آید. ثالثاً، موجب به وجود آمدن مشکلاتی همچون انزوای اسلام، استعمار و استثمار، اختلاف و تفرقه، انزوای علما و حاکمیت علمای درباری می‌شود.

بر همین اساس، ایشان برای رهایی از این بحران دو اقدام اساسی را ضروری می‌شمارد: اول. تشکیل حکومت و دوم. ایجاد یگانگی بین حکومت و سیاست.

به نظر می‌رسد الگوی امام راحل برای رسیدن به این هدف، تشکیل «جامعه توحیدی» است که اساسی‌ترین عنصر ضد سکولار به‌شمار می‌آید.

منابع

- ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هب‌الله، ۱۳۷۸ق، *نُسخ نهج البلاغه*، تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم، بی‌جا، دار احیاء الکتب العربیه.
- ابن عساکر، علی بن حسن، ۱۴۱۵ق، *تاریخ مدینه دمشق*، تحقیق عمرو بن غرامه العمروی، بیروت، دار الفکر.
- ابن فارس، احمد بن، ۱۳۸۷، *ترتیب مقابیس اللغة*، ترتیب و تنقیح سعیدرضا علی‌عسگری و حیدر مسجدی، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- اسپرینگز، توماس، ۱۳۶۵، *فهم نظریه‌های سیاسی*، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران، آگاه.
- بريجانیان، ماری، ۱۳۸۱، *فرهنگ اصطلاحات فلسفه و علوم اجتماعی*، ویراسته بهاء‌الدین خرمشاهی، چ سوم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- برینر، برت اف، ۱۳۷۵، «سکولاریسم و دین»، ترجمه افروز اسلامی، *فرهنگ*، سال ششم، ش ۲ (۲۲)، ص ۴۸-۵۳.
- بوردر، ژرژ، ۱۳۷۸، *لیبرالیسم*، ترجمه عبدالوهاب احمدی، تهران، نشر نی.
- بی‌آزار شیرازی، عبدالکریم، ۱۳۷۱، *رساله نوین* (ترجمه بخش‌هایی از کتاب‌های بیع و تحریر الوسیله امام خمینی) چ سوم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- جمعی از نویسندگان دانشگاه کمبریج، ۱۳۷۷، *تاریخ اسلام*، ترجمه احمد آرام، تهران، امیرکبیر.
- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۴۲، *لغتنامه دهخدا*، تهران، دانشگاه تهران.
- رحیمی، علیرضا، ۱۳۶۸، *سیر تفکر عصر جدید در اروپا*، تهران، بعثت.
- رکن‌الدینی، سیدحسین، ۱۳۸۳، *علل انحطاط و سقوط جوامع از دیدگاه قرآن*، قم، مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما.
- ساعی، احمد، ۱۳۷۷، *مسائل سیاسی - اقتصادی جهان سوم*، تهران، سمت.
- صداقتی‌نیا، زهرا و همکاران، ۱۳۹۴، «دموکراسی، آزادی و سکولاریسم در اندیشه امام خمینی»، *سپهر سیاست*، ش ۶ ص ۵۹-۷۳.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۷۸، *تسعه در اسلام*، قم، جامعه مدرسین.
- علیمی، شبلی، ۱۹۹۰، *العلمانية والدولة الدينية*، بیروت، مؤسسه‌الدروسات و النشر.
- عمید، حسن، ۱۳۳۷، *فرهنگ عمید*، تهران، کتابخانه ابن‌سینا.
- عیوضی، محمدرحیم و ولی محمد احمدوند، ۱۳۸۸، «دیدگاه حضرت امام خمینی درباره مبانی سکولاریسم»، *مطالعات فرهنگ - ارتباطات* (نامه پژوهش فرهنگی سابق)، سال دهم، ش ۶ ص ۱۰۱-۱۱۸.
- فرهیخته، شمس‌الدین، ۱۳۷۷، *فرهنگ فرهیخته*، تهران، زرین.
- قربانی تازه‌کندی، سعید و همکاران، ۱۴۰۰، «تحلیل مضمون موانع سکولار شدن نظام سیاسی در اسلام در افکار امام خمینی»، *پژوهش‌های سیاست اسلامی*، دوره نهم، ش ۱۹، ص ۱۱۰-۱۴۴.
- کرون، پاتریشیا، ۱۳۸۹، *تاریخ اندیشه سیاسی در اسلام*، ترجمه مسعود جعفری، تهران، سخن.
- معین، محمد، ۱۳۶۰، *فرهنگ معین*، چ دوم، تهران، امیرکبیر.
- موقفی، سیداحمد، ۱۳۷۸، *علل و عوامل ضعف و انحطاط مسلمین در اندیشه سیاسی و آرای اصلاحی سیدجمال‌الدین اسدآبادی*، چ دوم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- موسوی خمینی، روح‌الله، ۱۳۳۳، *ولایت فقیه (حکومت اسلامی)*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____، ۱۳۷۸، *صحیفه امام*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____، ۱۳۸۴، *حکومت اسلامی و ولایت فقیه در اندیشه امام خمینی*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____، بی‌تا - الف، *البیع*، قم، اسماعیلیان.
- _____، بی‌تا - ب، *تحریر الوسیله*، قم، اسماعیلیان.
- _____، بی‌تا - ج، *کشف الاسرار*، بی‌جا، محمد.
- _____، بی‌تا - د، *صحیفه انقلاب*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- نوروزی، محمدجواد، ۱۳۷۶، «مبانی فکری سکولاریسم»، *معرفت*، ش ۲۲، ص ۲۲-۳۴.